

Religion in Neoliberal Age; Faith, Welfare and the Formation of the Modern American Right

Jason Hackworth⁻

Received: 2019/09/14

Translated by: Sayed Mostafa Mousavi⁻

Accepted: 2019/11/01

Abstract

The modern American Right is today rooted in the coalition of Neoliberalism proponents and religious conservatism. This has brought a conspicuous impact on the formation of American policy today. It has occurred at a time when each of the two sides has its own distinct and contradictory worldview. It is due to this point that the investigation into the whys and wherefores of the so-called coalition between neoliberalism as a secular school and religious conservatism as a fundamentalist becomes noticeable.

The researcher believes that a key linking factor here is the concept of social welfare. Offering welfare services by non-governmental religious institutions has become a matter of interest among both secular neoliberalism and fundamentalist Christian movements in recent decades. We have reached a deeper view of the nature and challenges of this coalition in the American contemporary scene and also worldwide by surveying its historical background.

The conclusion is that social welfare plans offered by American religious institutions have a high capacity for consolidating this type of coalition, since it provides some scientifically-based sharing interests and not theoretical ones. Meanwhile, the multidimensional nature of social welfare has rendered the execution of the policy practically difficult, to the extent that some types of activities that aim to boost faith-based social welfare services can weaken, and not strengthen, the above-mentioned coalition.

Keywords: Neoliberalism- Liberalism- Economics- Christianity- The Bible- Evangelicalism

⁻ Hackworth, Jason (۲۰۱۲). "Faith, Welfare and the Formation of the modern American right" in Religion in the Neoliberal Age, edited by Tuomas Martikainen and Francois Guthier, ۹۱- ۱۱۶, UK: Ashgate Publishing

⁻PH.D. Candidate at ISU sayedm@chmail.ir

دین در عصر نئولیبرال دین، رفاه و شکل‌گیری جناح راست معاصر آمریکا^۱

جیسون هاگورث *

ترجمه: سیدمصطفی موسوی **

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۳۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۸/۱۷

چکیده

جناح راست معاصر آمریکا امروزه محصول ائتلاف بین حامیان نئولیبرالیسم و محافظه‌گرایی دینی است و این امر تأثیر بسیاری در شکل‌دهی به صحنه سیاسی امروزه آمریکا داشته است. این ائتلاف در شرایطی شکل گرفته است که هر دو جریان دارای منطق و جهان‌شناسی‌های کاملاً متفاوت و متعارض هستند. از همین جهت است که کنکاش در چرایی و چگونگی ائتلاف بین نئولیبرالیسم - به عنوان مکتبی سکولار - و محافظه‌گرایی دینی - به عنوان مکتبی بنیادگرا - جای بررسی بسیار دارد. نگارنده تحقیق، مفهوم «خدمات رفاهی» را یکی از حوزه‌های کلیدی در توضیح چرایی و چگونگی شکل‌گیری این ائتلاف می‌داند. ارائه خدمات رفاهی توسط نهادهای غیر دولتی دینی، سیاستی بوده است که در دهه‌های اخیر هم مورد استقبال نئولیبرال‌های سکولار قرار گرفته است و هم جریانات مسیحی بنیادگرا. نگارنده با بررسی تاریخچه پیگیری این سیاست در آمریکا، به تبیین بیشتر ماهیت و چالش‌های ائتلاف بین این دو جریان قدرتمند در جامعه معاصر آمریکا و همچنین در سطح جهان می‌پردازد. در نتیجه این بررسی‌ها، نگارنده استدلال می‌کند که طرح ارائه خدمات رفاهی توسط نهادهای دینی، ظرفیت بسیاری در تحکیم بخشیدن به چنین ائتلافی دارد؛ چرا که فراهم‌کننده نقاط اشتراک عملی - و نه نظری - بسیاری بین دو جریان است. با این وجود، ماهیت چند وجهی خدمات رفاهی، اعمال چنین سیاستی را در عمل بسیار دشوار گردانده است، تا جایی که بعضی تلاش‌ها در راستای تقویت سازمان‌های خدمات رفاهی ایمان پایه موجب تضعیف - و نه تحکیم - ائتلاف بین راست دینی و راست سکولار شده است.

واژگان کلیدی: نئولیبرالیسم، لیبرالیسم، اقتصاد، دین، مسیحیت، انجیل، اوانجلیکالیسم

۱ - Faith, Welfare and the Formation of the Modern American Right
Hackworth, Jason (2012). "Faith, Welfare and the Formation of the Modern American Right"
in Religion in the Neoliberal Age, edited by Tuomas Martikainen and Francois Gauthier, 91-
106, UK: Ashgate Publishing.

* Jason Hackworth

sayedm@chmail.ir

** دانشجوی دکتری فرهنگ و ارتباطات دانشگاه امام صادق (ع).

۱. آیا خدا می‌خواهد شما یک نئولیبرال باشید؟

در سال ۲۰۰۶، مجله تایم یک شماره اختصاصی در مورد الهیات سعادت^۱ - یک انشعاب آمریکایی شده از نهضت بزرگتر پنطیکاستی^۲ - منتشر کرد. بر روی صفحه نخست آن شماره، سردبیران مجله سؤالی مطرح کردند: «آیا خدا می‌خواهد که شما پولدار باشید؟». این سؤال مقدمه زمینه‌سازی مصاحبه‌هایی بود که در آن شماره تهیه شده بود و در آنان کشیش‌هایی گفته بودند که معتقد هستند انجیل، حقیقتا چنین خواسته‌ای را از جانب خداوند مطرح می‌کند. نظریه پردازان الهیات سعادت، تعدادی از آیات انجیل را به عنوان سند ادعاهای خود مطرح می‌کنند که البته تثنیه ۸: ۱۸ بیشتر از بقیه مورد ارجاع قرار می‌گیرد:

«بلکه خدای خود را به یاد آرید، زیرا اوست که به شما نیرو می‌بخشد تا توانگری حاصل کنید، و تا به عهد خویش که برای پدرانان سوگند خورد وفا کنید، چنانکه امروز شده است.»

کشیش‌های طرفدار الهیات سعادت - که در حال حاضر سه چهارم بزرگترین محافل دینی در آمریکا را به خود اختصاص داده‌اند - این‌گونه آیات را شاهد روشنی برای اثبات آن می‌دانند که اراده خداوند در برخورداری مادی شماست. اگر شما اهل ایمان و اهل بخشش - البته به کلیسا - باشید، پاداش دریافت خواهید کرد. با جستجو کمی بیشتر در اجتماعات مسیحی آمریکا می‌توان نمونه‌های دیگری یافت که سعی شده است با بهره‌گیری از انجیل، اموری توجیه شوند که در نظر بسیاری به حوزه سکولار اقتصاد و رفاه باز می‌گردد. به عنوان مثال، اعضای انستیتو اکتون^۳ در شهر گراند راپیدز ایالت میشیگان، ده‌ها سیاست‌نامه در توضیح نسبت‌های بین سرمایه‌داری کارآفرینانه و مسیحیت نوشته‌اند.

۱ - Prosperity Gospel

۲ - Pentecostal

۳ - Acton Institute

آنها مخالفت جدی‌ای با دولت رفاه^۱ دارند، چرا که آن را خیانت به اصول انجیل و اقتصاد قلمداد می‌کنند. همچنین لازم به ذکر است که رهبران مطرح جناح راست دینی آمریکا همچون جری فالول^۲ و ماروین اولاسکی^۳ مدت زیادی است که تلاش بسیاری جهت ارائه توجهیاتی برای مداخلات سیاسی خود در حوزه‌های اقتصاد و خدمات رفاهی، آن هم بر پایه نوعی الهیات، شده‌اند.

موضع آنها در واقع نوعی نئولیبرالیسم برآمده از انجیل است. آنها با ارجاع توأمان به خدا و پدران نئولیبرالیسم، به توجیه سیاست‌هایی مثل کاهش مالیات، از بین بردن دولت رفاه و مقررات‌زدایی از تجارت می‌پردازند. به‌طور خلاصه، یک گروه محدود از میان نئولیبرال‌ها وجود دارد که دارای نفوذ و انگیزه خاصی است و از آیات انجیلی بخصوصی برای توجیه اعتقادات خود استفاده می‌کند. این گروه معتقد است خدا نه تنها می‌خواهد شما ثروتمند باشید، بلکه در نظر آنان بسیار روشن است که خدا خواهان کاهش مالیات برای ثروتمندان، کاهش سیاست‌های خدمات دولتی و به‌کارگیری سیاست‌های مبتنی بر تجارت آزاد است. مشخص است که خداوند یک نئولیبرال بسیار متعهد است!

در بین جریان‌های اصلی نئولیبرالیسم، به جناح راست دینی و دیگر جریان‌ها از این قبیل، بهای بسیار محدودی داده می‌شود و دلیل این محدودیت نیز موجه به نظر می‌آید؛ بسیاری از مبلغان اصلی نئولیبرالیسم همچون آین راند^۴ در رابطه با اعتقادات دینی خود بسیار پرده‌پوش بودند و دنبال طرح مستقیم اعتقادات دینی خود در نظریات اقتصادی نبودند و یا آنکه به‌کلی به عنوان خداناباور شناخته می‌شدند. در مقابل، واکنش جامعه دانشگاهی مطالعات دین به این طیف جریان‌ها این‌گونه بوده است که در عین به رسمیت شناختن آنها، آنان را با این توضیح که دارای اعتقادات ارتودوکس مبتنی بر

۱ - Welfare State
۲ - Jerry Falwell
۳ - Marvin Olasky
۴ - Ayn Rand

فهمی ناقص و یا اشتباه از انجیل هستند، به حاشیه رانده‌اند. در همان مقاله متعلق به مجله تایم که پیشتر مطرح شد، ریک وارن^۱ اعتبار قرائت الهیات سرمایه‌داری را با طرح آیات دیگری از انجیل، که عمدتاً از عهد جدید هستند، زیر سؤال می‌برد. بعضی دیگر بر قدرت موجود و یا رو به افزایش الهیات متمایل به چپ سیاسی تأکید کرده‌اند. از طرف دیگر، بعضی به‌طور کلی این دیدگاه «خدا به عنوان یک نئولیبرال»^۲ را کنار گذاشته‌اند و کاملاً بر قرائت‌های ترقی‌خواهانه^۳ از خدمات رفاهی مبتنی بر دین تأکید کرده‌اند.

بعضی دیگر به صورت علنی سؤال کرده‌اند که چطور راست دینی می‌تواند چشم خود را بر انجیل لوک (لوقا) و روایت‌هایی که در آن از لزوم همکاری گفته شده است، نادیده بگیرند. بنده بنا ندارم که وارد منازعات الهیاتی بشوم، اما می‌خواهم دو نکته ساده و اولیه را مورد تأکید قرار دهم: الف) هرچقدر هم الهیات ترقی‌خواهانه (متمایل به چپ) در حوزه سیاسی نفوذ داشته باشد، باز قدرت سازمان‌های سیاسی، کلیساها و مذاهب مسیحی، که نگاه راست‌گرا به انجیل دارند، در منطقه آمریکای شمالی غلبه دارد. ب) انجیل، مثل هر متن دینی دیگر، دارای متونی متضاد با تعارض‌های داخلی بسیار است. بنده در اینکه جناح راست یا چپ می‌تواند یک موضع بخصوص را از این‌گونه متون برداشت کنند به شدت بدبین هستم. آنچه که بنده امیدوارم بتوانم انجام بدهم، مطرح کردن آن است که اتحاد نئولیبرال-دینی یک اتحاد سیاسی است که مثل هر ائتلاف دیگر، شکاف‌هایی دارد. مقدمه مزبور، می‌تواند زمینه بررسی‌های بسیار آموزنده‌ای باشد. آمریکا یک نمونه بسیار مهم برای انجام این‌گونه تحلیل‌هاست؛ چرا که از جهتی یک نمونه ویژه از اتحاد بین نئولیبرال‌ها و بنیادگرایان دینی - به عبارتی نوعی «نئولیبرالیسم دینی» - را ارائه می‌دهد. تعبیر نئولیبرالیسم دینی هم اشاره به نوعی تعهد دینی به نئولیبرالیسم دارد. این تعبیر همچنین به نکته‌ای بس مهم‌تر اشاره می‌کند و آن

۱ - Rick Warren

۲ - God-as-neoliberal

۳ - Progressive

اینکه جناح راست دینی نقشی بی‌بدیل در ایجاد حمایت سیاسی برای سیاست‌های نئولیبرال داشته است، ولو آنکه اهداف اعلامی آن با نئولیبرال‌ها اختلاف دارد. از طرف دیگر، بررسی این ائتلاف می‌تواند در تشریح دشواری و تنش‌های سیاسی و عملی ایجاد ائتلاف بین این دو جهان‌شناسی متعارض، آموزنده باشد. اختلاف‌های فلسفی و سیاسی موجود بین بنیادگرایی دینی و بنیادگرایی بازاری، دست یافتن به مفهوم ناب «نئولیبرالیسم دینی» را ائتلافی دشوار می‌گرداند. در موازات مطالعات پژوهشگران دین و نئولیبرالیسم در حوزه‌هایی غیر از آمریکای شمالی، باید توجه کرد که کاوش در تجربه آمریکای شمالی، به عنوان مرکز تاریخی و سیاسی نئولیبرالیسم، بسیار آموزنده است. جریان راست دینی و نئولیبرال به صورت‌های گوناگونی با هم تعامل دارند. هدف آن نیست که همه آن‌ها را به صورت خلاصه بیان کنیم، بلکه تلاش آن است که بر حوزه‌ای تمرکز کنیم که این دو رویکرد به صورت بسیار شدیدتر با هم مرتبط می‌شوند؛ آن حوزه عبارت است از حوزه «رفاه اجتماعی».

۲. نئولیبرالیسم دینی؟

رویکردی که امروزه بیش از پیش شارح نحوه شکل‌گیری نئولیبرالیسم است، بر اهمیت آثار متفکران، مفاهیم و استدلال‌های اقتصادی سکولار تأکید کرده است. آثار اقتصاددانانی همچون فردریک هایک^۱، میلتون فریدمن^۲ و لودویگ فون میزس^۳ به صورتی خاص در این تبیین نقشی مرکزی دارند. این گروه از اقتصاددانان، که آثارشان جایگاهی مرجع در نئولیبرالیسم عصر حاضر دارد، در زمانی نه چندان دور، حتی در دهه ۱۹۶۰، مطرود قلمداد شده‌اند. به عنوان مثال یک تاریخ‌شناس مطرح نئولیبرالیسم آنان را به عنوان گروه «حاشیه‌ای و دیوانه» توصیف کرده است. هایک، فریدمن و فن به برجسته کردن آثار لیبرال‌های کلاسیک همچون اسمیت^۴، هیوم^۵، آکتون^۶، لاک^۷ و

۱ - Social Welfare

۲ - Friedrich Hayek

۳ - Milton Friedman

۴ - Ludwig von Mises

۵ - Adam Smith

مشخصاً میل^۴ می‌پرداختند. این افراد منطقات اقتصادی گوناگونی را نیز در تبیین ساختار اجتماعی، به خصوص مرتبط با مفاهیمی همچون بازار، سرمایه، آزادی فردی و مقررات‌زدایی، ارائه کردند. با همراهی دیگر اقتصاددانان همفکر، این سه نفر جامعه مونت پلرن^۵ را تشکیل دادند تا آرای خود را تبیین و منتشر کنند. نقش مفهوم‌سازی‌های این‌چنین در فعالیت‌های علمی اقتصاددانان و تأثیر آن در ساخت این‌گونه تلقی از نئولیبرالیسم، بسیار مهم است.

اینکه بسیاری از مبلغین نئولیبرالیسم، اقتصاددان هستند یکی از دلایل غلبه تفکر اقتصادی بر روایت موجود از شکل‌گیری نئولیبرالیسم است. بسیاری از متفکرین دیگر نیز بر دلایل اقتصادی شکل‌گیری نئولیبرالیسم تأکید کرده‌اند. به عنوان مثال، دومنیل^۶ و لوی^۷ نقش سیاست مالیاتی را برجسته کردند. آنها مدعی شدند که نئولیبرالیسم، هرچند مفهوم‌سازی‌های بسیاری درون خود دارد، ولی اهمیت پیدا کردن وجه سیاسی آن مرهون تمایل طبقه برخوردار اقتصادی در کاهش بار مالیات است. پژوهشگران دیگر به نقش منطقات اقتصادی اشاره کرده‌اند که توسط بسیاری از نهادها برای اشاعه نئولیبرالیسم به کار برده می‌شود. منطق نئولیبرالیسم تا حد زیادی توسط علوم اقتصادی در ظاهر غیر سیاسی مورد پوشش قرار داده شده است و بدین وسیله به توجیه مداخله موسسات جهانی اعتبارسنجی همچون مودیز^۸ یا نهادهای جهانی بزرگ مثل صندوق بین‌المللی پول^۹ و اندیشکده‌هایی مثل انستیتو کاتو^{۱۰} در امور مربوط به حکمرانی ملل می‌پردازند. مداخلات این نهادها در حوزه حکمرانی آکنده از تقدیرگرایی‌های

۱ - David Hume
۲ - John Acton (Lord)
۳ - John Locke
۴ - James Mill
۵ - Mont Pelerin Society
۶ - Gerard Dumenil
۷ - Dominique Levy
۸ - Moody's
۹ - International Monetary Fund
۱۰ - Cato Institute

تهدیدآمیز اقتصادی است؛ مثلاً گفته می‌شود یا راه «نئولیبرالیسم را انتخاب کنید یا اقتصاد شما شکست خواهد خورد» و یا گفته می‌شود «کشور شما ناکارآمد خواهد شد» و «آزادی‌های خود را از دست خواهید داد».

به صورت کلی، نقش علم اقتصاد سکولار - به عنوان یک دسته‌ای از ایده‌ها، به عنوان یک نظام فکری و عملی و یک تبیین علمی - نقشی مرکزی در روایت در حال شکل‌گیری حول رشد نئولیبرالیسم دارد. البته این چنین تمرکزی بر سکولاریزم، دلایل موجهی نیز دارد. مهم‌ترین دلیل آن این است که رشد دوباره اقبال به لیبرالیسم کلاسیک در قرن بیستم تا اندازه زیادی مرهون اقتصاددانان سکولار بوده است. هایک، فریدمن، فن میزس، به همراه گروه نه چندان خوشنام اقتصاددانان همفکر جامعه مونت پلرن، تبدیل به مبلغین بسیار مؤثری برای سکولاریسم اقتصادی شدند. دلیل دوم، آن است که نهادهای بسیار قدرتمندی همچون صندوق بین‌المللی پول و سازمان جهانی تجارت، حول یک منطق اقتصادی سکولار شکل گرفته‌اند. همچنین به عنوان شاهد سوم، می‌توان اشاره کرد که فارغ از اینکه منطق اقتصادی برای توجیه رشد اقبال به نئولیبرالیسم می‌تواند کافی باشد یا خیر؟، تغییرات و پیشرفت‌های مادی در اقتصاد مناطق مختلف جهان به عنوان سندی در جهت تبلیغ نئولیبرالیسم به کار برده شده است. در حوزه‌های مختلف، از پدیده «شوک درمانی» دهه ۱۹۹۰ اقتصاد در حال بازسازی روسیه گرفته تا «بحران‌های» فوری‌تری همچون طوفان کاترینا و یا جنگ عراق، ایده‌های اقتصادی سکولار برای تبلیغ سیاست‌زدایی و ترویج نئولیبرالیسم به کار برده شده‌اند.

هر چند دلایل موجهی برای بررسی رشد اقبال صاحب‌نظران به نئولیبرالیسم از دریچه دیدگاه سکولار وجود دارد، ولی چنین رویکردی به هیچ وجه نمی‌تواند دلیل اقبال سیاست‌مداران به آن را توضیح دهد.

پس می‌توان عملاً رشد مفهوم نئولیبرالیسم را از طریق بررسی متون، مفاهیم و نهادهای اقتصادی بررسی کرد؛ ولی چنین رویکردی، چرایی جذابیت سیاسی این مکتب

را برای ما روشن نمی‌سازد. چرا نئولیبرالیسم در کشورهای مختلف و حتی در زمان‌های بحران مورد اقبال قرار گرفته است در عین حالی که سابقه شکست در دوره‌های میان‌مدت و بلندمدت را دارد؟ هدف فصل حاضر آن است که روش‌های مختلفی که نهضت‌های فلسفی مسیحی راست‌گرای رادیکال به حمایت از مفهوم نئولیبرالیسم می‌پردازند را بررسی کند - به خصوص در حوزه تخریب دولت رفاه - و سپس به تحلیل تأثیر عملی این‌گونه نهضت‌ها بر سیاست دولت رفاه بپردازد. استدلال بنده، طرح مسئله به این شرح است: اولاً اگر نئولیبرالیسم - همان‌طور که مبلغان آنان همچون هایک و فریدمن گویند - صرفاً به عنوان یک طرح سکولار مطرح شده بود، نمی‌بایست در ۳۰ سال گذشته تا این حد مورد اقبال قرار می‌گرفت. سابقه نئولیبرالیسم در حل مشکلات اقتصادی سابقه درخشانی نیست و از طرف دیگر نهضت‌های مردمی که نئولیبرالیسم را به عنوان هدف مرکزی خود می‌دانند، وجود ندارد. در واقع توانایی نئولیبرالیسم در انطباق خود با نهضت‌های مختلف و متنوع، به آن اجازه داده است تا با افکاری که در ضمن آن نهضت‌ها مشروعیت دارند، ترکیب شود و از این طریق خود را نیز رواج دهند.

هرچند چنین نگاهی در ادبیات علمی هنوز بسط نیافته است، خوشبختانه تعدادی نمونه و آثار علمی در حوزه‌های موازی وجود دارند که می‌توان به وسیله آنان رویکرد تحقیق حاضر را توجیه کرد. اول آنکه آثار ماکس وبر^۱ به نظر مهم‌ترین و مؤثرترین منبع متقدم در این زمینه است. وبر مدعی بود که اخلاق کار کالونیستی^۲ - خصوصاً اخلاق کالونیستی مورد نظر مذاهب پوریتن - موجب شد که جوامع در اروپا و آمریکا اصول سرمایه‌داری لیبرال را بپذیرند. وبر به‌طور خاص بر اهمیت برخی مفاهیم الهیاتی آنان همچون تقدس کار، تمایل انسان برای جمع‌آوری مال، اهمیت کوشش سخت و دوری از عجله در سودآوری تأکید می‌کرد. او استدلال می‌کرد که این‌گونه موارد، نقشی

۱ - Max Weber

۲ - Calvinist Work Ethic

مرکزی در توسعه قرائتی از سرمایه‌داری داشته که امروزه در اکثر مناطق اروپای غربی و آمریکای شمالی شایع است و ریشه در اروپای قرن نوزدهم (به خصوص در آلمان) دارد.

هادسون^۱ و کوکس^۲ این منطق را در بررسی قانون اصلاح رفاه سال ۱۹۹۶^۳ آمریکا شناسایی می‌کنند. آن‌ها در بررسی خود اشاره می‌کنند که باورهای ریشه‌داری که توسط وبر تشریح شده‌اند، در تلاشی که برای اصلاح رفاه در آمریکا انجام شده بود، بازتولید شده است. این بازتولید مجدد خصوصاً در مفاهیمی مثل تفاوت بین فقیر «مستحق» و «غیر مستحق» و مفهوم تقدس کار قابل شناسایی بودند. همچنین کاهل^۴ با به‌کارگیری یک رویکرد نئولیبرال مطرح می‌کند که تبیین نظامات خدمات رفاهی بسیاری از جوامع تا حد زیادی از طریق بررسی ریشه‌های دینی و اجتماعی آن جوامع، قابل تبیین است. نظام آنگلو-آمریکایی^۵ در نظر او تحت تأثیر یک فردگرایی شدید ناشی از اخلاق کار کالوینیستی است که فضای سیاسی را مستعد سیاست‌هایی همچون خدمات رفاهی مبتنی بر دین می‌کند. آثار وبری‌ها و نئوبری‌ها نه تنها توجیهی برای بررسی ریشه‌های دینی منطق‌های اقتصادی را مشروع می‌گرداند، بلکه همچنین سرنخ‌های اولیه‌ای در مورد نقش بخصوص تفکر کالوینیستی در مناظرات معاصر مربوط به رفاه، دین و اقتصاد ارائه می‌دهد. مورخین دیگر، خصوصاً تاریخ‌شناسان که لزوماً دارای نگاه وبری نیستند، دست به نگارش آثاری زده‌اند که می‌تواند در این حوزه قابل استناد باشد. به‌طور خاص آثار تاریخ‌شناس بوید هیلتون^۶ در این زمینه پیش‌تاز است. هیلتون به ما یادآوری می‌کند که او انجلیکال‌ها^۷ از جمله حامیان اصلی سرمداران لیبرالیسم کلاسیک اواخر قرن هجدهم در انگلستان و اسکاتلند بودند. البته هیلتون توضیح می‌دهد که

۱ - Kenneth Hudson

۲ - Andrea Coukos

۳ - Welfare Reform Act ۱۹۹۶

۴ - Sirgun Kahl

۵ - Anglo-American

۶ - Boyd Hilton

۷ - Evangelical

اوانجلیکال‌ها به هیچ وجه به صورت حقیقی لیبرال نبوده‌اند، بلکه خشونت شرایط اقتصادی فقرا را تنبیه خداوند در قبال گناه نخستین می‌دانستند. برای اقتصاددانان کلاسیک لیبرال، فقر صرفاً یک ویژگی طبیعی بازار است و در نگاه اوانجلیکال‌ها، تنبیهی از طرف خداوند. بنابراین هرچند تبیینی که این دو گروه از شرایط اقتصادی ارائه می‌دهند دارای اختلاف بوده، ولی لوازم سیاستی دیدگاه‌های آنان یکی است؛ قبول سیاست «لایسه فر»^۱. چنین آثاری دارای اهمیت ویژه‌ای هستند چرا که نه تنها به ارتباطات مستقیم بین بنیادگرایان دینی و لیبرال‌های کلاسیک اشاره می‌کنند، بلکه نشان می‌دهند این ائتلاف، هرچند از جهت سیاسی دارای قدرت بسیاری است، از لحاظ منطقی، ریشه‌های متفاوتی دارد.

گروه سوم و معاصرتر از اقتصاددانان سیاسی - که فعالیت آنان بیشتر ذیل یک موضوع واحد قرار می‌گیرد تا یک مکتب فکری خاص - تلاش کرده است که به صورت دقیق‌تر تعامل بین اوانجلیکال‌ها و نئولیبرال‌ها در بر آمریکا را فهم کند. کانالی^۲ این تعامل را دستگاه «هم‌افزایی اوانجلیکال - کاپیتالیست» می‌نامد.

کانالی مدعی است که یک «دستگاه» سیاسی، فضای سیاسی‌ای ایجاد کرده است که در آن انتقام علیه ناباوران (به آیین نئولیبرالیسم و مسیحیت) به همدیگر در قالب یک نظام قدرتمند مربوط شده است. او توضیح می‌دهد که هر دو جریان نئولیبرال و اوانجلیک با هم به نحوی تعامل می‌کنند که موجب شدت گرفتن نقطه نظرهای سیاسی مشترک شده است و بعضاً تا جایی پیش می‌رود که مواضع آنان با هم تلفیق می‌شود. او به‌طور خاص به اعتقادات اوانجلیک‌ها درباره آخرالزمان اشاره می‌کند. در این نوع جهان‌شناسی، نوعی نگاه انتقادی به نهادهای دولت‌های سکولار وجود دارد و اعتقاد بر این است که نهادهایی که پیش از آرماگدون^۳ به «سرکوب» مؤمنین حقیقی پرداخته‌اند،

۱ - Laissez Faire

۲ - William Connolly

۳ - Armageddon

مورد تنبیه قرار خواهند گرفت. کینتز^۱ در همین راستا توضیح می‌دهد که بنیادگرایی متن‌گرای مسیحی، عقاید خود را با گفتمان‌های اقتصادی در هم تنیده است تا از این طریق راه را بر تلاش‌های منتقدین که به دنبال نظریات اقتصادی رقیب هستند، ببندد. گفتمان حاضر بیشتر مخاطب خود را به سمت «تسلیم شدن» در مقابل واقعیت موجود وادار می‌کند تا سعی در ایجاد مدل‌های جدید.

۳. «ادغام» دینی و ایده خدمات رفاهی مبتنی بر دین

مفهوم‌سازی‌های رایج از جناح راست در آمریکا معمولاً محافظه‌کاران را به عنوان یک واحد یکپارچه به تصویر می‌کشاند. این در حالی است که از دیروقت اختلافاتی بین دو جریان اصلی آن وجود داشته است: بنیادگرایان دینی و نئولیبرال‌ها (که به عنوان محافظه‌کاران اقتصادی و لیبرترین‌ها^۲ نیز شناخته می‌شوند). تلاش‌های رسمی برای ادغام جناح‌های نئولیبرال و محافظه‌کار دینی حداقل از دهه ۱۹۶۰ وجود داشته است. این تلاش‌ها به تفصیل توسط پژوهشگران مورد بررسی قرار گرفته است. از طریق بررسی تاریخ این‌گونه تلاش‌ها، می‌توان به چارچوبی برای فهم اهمیت معاصر مفهوم رفاه در ایجاد اتحاد و یا اختلاف در جناح راست پی برد. با بررسی تاریخ، می‌توان نتیجه گرفت که شاید مهم‌ترین نکته در تشریح ائتلاف بین نئولیبرالیسم و محافظه‌گرایی دینی در آمریکا، آن است که این ائتلاف نه از نوع طبیعی و نه دارای ثبات سیاسی است. ساجر^۳، که جزئی از طیف نئولیبرال شناخته می‌شود، به صورتی جالب در توصیف این ائتلاف می‌گوید: «فارغ از همه ائتلاف‌های سیاسی، لیبرترین‌ها همیشه محافظه‌کاران اجتماعی را به عنوان آدم‌دهاتی‌های بی‌سواد می‌دیدند که آماده هستند در اولین فرصت پشت سر ناباوران را با انجیل مورد نوازش قرار دهند. همچنین محافظه‌کاران اجتماعی همواره لیبرترین‌ها را عابدان شیطان و مصرف‌کنندگان مواد

۱ - Linda Kintz

۲ - Libertarians

۳ - Ryan Sager

مخدر می‌دانند.» با وجود آنچه گذشت، به‌طور کلی موفقیت حزب جمهوری‌خواه و جناح راست خصوصاً از دهه ۸۰ میلادی مدیون ثبات این اتحاد غیر متوقع است. تا قبل از دهه ۱۹۶۰، جناح راست دینی به شکل جریان سیاسی سازمان‌یافته امروزی آن وجود نداشت. بسیاری از مسیحیان اوانجلیکال آمریکا یا به صورتی کلی با سیاست بیگانه بودند یا طرفدار سیاست‌های موافق دولت رفاه حزب دموکرات. از این زمان به بعد بود که چهره‌های سرشناس محافظه‌کار - با فهم امکان عبور از مسائلی که موجب شکاف بین نئولیبرال‌ها و محافظه‌کاران دینی شده بود - به صورت آگاهانه سعی کردند شکاف‌های مزبور را کاهش دهند. مهم‌ترین نمونه این اتفاق در قالب چندین یادداشت در مجله ناشیونال رویو^۱ متعلق به ویلیام باکلی^۲ در دهه ۶۰ و با هدف ادغام این دو جناح در قالب یک نیروی سیاسی صورت گرفت.

این تلاش‌ها در بین نخبگان طیف محافظه‌کار، بعضی موفقیت‌ها را به همراه داشت ولی تأثیر بخصوصی در بین عموم اوانجلیکال‌ها در آمریکا نداشت و این تا حدی به دلیل آن بود که هنوز نوعی بیگانگی با فعالیت سیاسی در بین آن‌ها وجود داشت و نهادهای لازم برای تحقق چنین مداخلات سیاسی هنوز تأسیس نشده بودند. جالب است که در نهایت مبارزه انتخاباتی جیمی کارتر دموکرات بود که عامل بیداری سیاسی جامعه اوانجلیکال و جناح راست دینی شد. کارتر اولین رئیس جمهور عصر مدرن بود که به عنوان یک مسیحی اوانجلیکال به مبارزه سیاسی می‌پرداخت؛ هرچند از جهت سیاسی متعلق به جناح چپ متمایل به وسط بود. این جریان البته در سال‌های بعد با سرعت و شدت علیه کارتر و حزب دموکرات تغییر موضع داد. تا دهه ۱۹۸۰ نیز سازمان‌های راست‌گرای دینی همچون سازمان «تمرکز بر خانواده»^۳ و نهادهای آموزشی جدید همچون دانشگاه لیبرتی^۴ جری فالول، کمک کردند تا قدرت سیاسی

۱ - National Review

۲ - William Buckley

۳ - Focus on the Family

۴ - Liberty University

محافظه‌کاران دینی را سامان دهند و تقویت کنند. به غیر از بعضی استثنائات، این جریان عمدتاً برای تقویت کاندیداهای حزب جمهوری‌خواه به کار گرفته شد و هرگاه مسائل مرتبط به اقتصاد و دولت رفاه مطرح می‌شد، سعی می‌شد نوعی سیاست محافظه‌کار اقتصادی ترویج داده شود.

در دهه ۱۹۹۰، شخصیت‌های دینی نه تنها از روی نوعی عمل‌گرایی سیاسی به حمایت از نئولیبرال‌ها می‌پرداختند، بلکه سعی در تکوین استدلال‌های مفصلی داشتند تا اثبات کنند که انجیل موافق مقررات‌زدایی اقتصادی و مخالف دولت رفاه است. شاید بتوان گفت عینی‌ترین خروجی این تلاش‌ها شکل گرفتن نهضتی بود که منجر به تأسیس قانون «انتخاب خیرخواهانه»^۱ در سال ۱۹۹۶ شد. «انتخاب خیرخواهانه» یک ماده در قانون «اصلاح رفاه»^۲ بود که تبعیض علیه ارائه‌دهندگان خدمات رفاهی دینی توسط دولت را منع می‌کرد. این ماده نتیجه تلاش‌های قهرمان راست دینی، جان اشکرافت^۳ بود که در آن موقع یک سناتور برای ایالت میسوری^۴ بود. این ماده بر این باور بنا شده بود که کلیساها خیلی بهتر از دولت می‌توانند خدمات رفاهی را توزیع کنند. البته قانون «انتخاب خیرخواهانه» در کوتاه مدت تأثیر بسیار کمی به همراه داشت، چرا که دولت کلینتون^۵ اصرار داشت که مراکز دینی می‌بایست فعالیت‌های تبلیغی خود را از خدمات کمک رفاهی خود جدا سازند. این باور که ارائه‌دهندگان خدمات اجتماعی دینی، هدف برخورد تبعیض‌آمیز دولت بودند به دعوی قدرتمندی برای تبلیغات انتخاباتی بوش^۶ مبدل شد. او متعهد شده بود که به این «تبعیض» پایان داده و منابع بیشتری به ارائه‌دهندگان خدمات رفاهی دینی اختصاص دهد. این جریان برای محافظه‌کاران دینی بسیار جذاب بود، چرا که آن را نوعی فرصت برای

۱ - Charitable Choice Act

۲ - Welfare Reform ACT

۳ - John Aschcroft

۴ - Missouri

۵ - Bill Clinton

۶ - George W. Bush

مشروعیت‌بخشی به تبلیغ دینی برای واجدین کمک‌های رفاهی می‌دانستند. این جریان همچنین برای نئولیبرال‌ها امید بخش بود، چراکه آنان مخالف نقش دولت در ارائه کمک‌های رفاهی بودند. این جریان همچنین به عنوان فرصتی برای دور کردن بعضی افشار از حزب دموکرات، همچون اوانجلیکال‌های سیاه پوست بود.

هر چند دولت بوش بابت به‌کارگیری عنوان «نهضت ایمان- پایه^۱» برای طرح خود مورد حمله‌های زیادی قرار گرفت، ولی جهت‌نهایی تصمیمات دولت بوش و تأثیر آن بر چشم‌انداز دولت رفاه بسیار مخدوش و دارای ظواهر متعارض بود. هیچ افزایش معناداری در کاربرد نهادهای دینی برای ارائه خدمات رفاهی در مقابل نهادهای سکولار صورت نگرفت و بسیاری از اهداف اصلی این برنامه هیچ‌وقت به نتیجه نرسید. از طرف دیگر می‌توان گفت که در واقع، توسعه بحث و عمق‌یابی گفتگو در مورد خدمات رفاهی برآمده از نهادهای دینی بود که در نتیجه این اقدامات محقق شده بود. با وجود آنکه دولت بوش اهداف و نهادهای دینی مشخصی را برای اجرای برنامه خود در نظر داشت، گفتگوی عمومی حول این مسئله نه تنها نشانگر فهمی متکثر و متنوع از مفهوم آن بود، بلکه نمایانگر شکاف در لوازم کاربرد سیاسی آن نیز بود. این تکثر به نظر بنده بیشتر از آنکه ائتلاف بین نئولیبرال‌ها و محافظه‌کاران دینی را تقویت کند، آن را تضعیف کرد. هر چند دولت بوش سعی کرد خدمات رفاهی سکولار را با خدمات رفاهی مذهبی جایگزین کند - به عنوان ایده‌ای که هم برای محافظه‌کاران دینی و هم لیبرال‌ها جذاب بود - نحوه اجرای ضعیف آن و تلقی‌های مختلف موجود از مفهوم «خدمات رفاهی مبتنی بر دین»، در نهایت هم موجب سرخوردگی نئولیبرال‌ها و هم محافظه‌کاران دینی شد. در ادامه سعی خواهد شد بعضی از اصلی‌ترین تلقی‌های مطرح شده از رفاه مبتنی بر دین توضیح داده شود. پیگیری این سیاست توسط بعضی شاید به رشد نئولیبرالیسم دینی منجر بشود و توسط بعضی دیگر به نئولیبرالیسم منجر نشود. به همین دلیل

۱ - Faith-based Initiative

پیگیری دولت رفاه مبتنی بر دین، تلاش برای ساخت نوعی جبهه نئولیبرال دینی را پیچیده می‌کرد.

۴. معانی مختلف دولت رفاه دینی: یک طبقه‌بندی ساده

در دهه اخیر تلاش بسیار زیادی در جهت ارائه فهم ساختارمندتری از سازمان‌های مبتنی بر دین انجام شده است، خصوصاً در توضیح این که دین چگونه و در چه موقعیت‌هایی جزئی از خدمات اجتماعی ارائه شده محسوب می‌شود. سازمان‌های مبتنی بر دین^۱ در این حوزه، حداقل چهار روش توسعه‌دهنده، غنابخش، سرعت‌دهنده و جایگزین خدمات رفاهی دولتی را مورد توجه قرار داده‌اند. این رویکردها در واقع همان الگوهایی هستند که هم در پس گفتمان‌های مختلف خود را نمایان می‌کنند و هم نشان‌دهنده انواع فعالیت‌هایی که سازمان‌های مبتنی بر دین به آن‌ها اشتغال دارند. هرکدام نیز البته لوازم سیاسی و انتظارات هنجاری مشخصی را به همراه دارد و در تقابل با آرمان‌های سیاسی خاصی نیز قرار می‌گیرد.

۴-۱. سازمان‌های مبتنی بر دین به عنوان مکمل خدمات رفاهی دولت

یکی از مسائل متداول در حوزه سازمان‌های مبتنی بر دین آن است که بسیاری از آنان به نحوی مورد حمایت دولت هستند. معمولاً این‌گونه فعالیت‌ها به صورت پیمانکاری توسط مجامع مذهبی بزرگ مسیحی (و نه مجامع مرتبط به کلیسای خاص) همچون خیریه‌های کاتولیک^۲ و خدمات اجتماعی لوتری^۳ انجام می‌شود. نسبتاً همه توافقات پیمانکاری ایالتی و اکثر قراردادهای دولت فدرال آمریکا (همچون اکثر کشورهای توسعه‌یافته و سکولار دیگر) دارای مقررات و شروط مشخصی برای دریافت منابع دولتی هستند. یکی از این مقررات آن است که سازمان مبتنی بر دین باید تضمین کند که در جذب نیرو و یا در تعامل با مشتریان خود به تبعیض مذهبی نخواهد پرداخت. تلاش‌های بسیاری برای تحقق بخشیدن قانون مزبور صورت گرفته است؛ از جمله

۱ - Faith-based Organizations (FBO)

۲ - Catholic Charities

۳ - Lutheran Social Services

تلاش برای سکولارسازی نوع فعالیت آن سازمان. از جمله دیگر فعالیت‌هایی که برای تضمین عدم تبعیض مذهبی در این سازمان‌ها انجام می‌شود، جدا ساختن بخش همکاری کننده با دولت از دیگر بخش‌های سازمان مذهبی است. این رویکرد معمولاً باعث کاهش نمادهای دینی در سازمان‌های مبتنی بر دین می‌شود. البته این امر معمولاً مورد انتقاد جریان‌های محافظه‌کار است، زیرا آنان عوامل دینی را جزئی مهم از عوامل موفقیت سازمان می‌دانند. در واقع می‌توان گفت که بعضی سازمان‌های مبتنی بر دین - و یا حداقل بخش‌هایی از آن سازمان‌ها - به عنوان مکمل برنامه‌های رفاهی دولت عمل می‌کنند و در عمل به همان دسته از ارزش‌های جهان‌شمول دولت سکولار پایبند و تا حد زیادی نیز به بودجه دولتی وابسته هستند. آنها در واقع جزء «دولت در سایه»^۱ هستند که با تلاش دولت‌های مرکزی برای محول کردن فعالیت‌های رفاهی به سازمان‌های غیر دولتی، اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند. این‌گونه روابط البته چند دهه قبل از طرح «نهضت مبتنی بر دین» و «انتخاب خیرخواهانه» وجود داشته است، ولی طرح این امور از آنجا نشأت می‌گیرد که راست دین‌مدار، که به دنبال حفظ جهت‌گیری مذهبی در ارائه خدمات رفاهی بود، احساس کرد به حاشیه رانده می‌شود.

۴-۲. سازمان‌های مبتنی بر دین به عنوان عامل غنابخش خدمات رفاهی دولت

البته لازم به ذکر است که این‌طور نیست که همه ادبیات موجود، کارکرد پیمان‌کاری و «دولت در سایه» بودن سازمان‌های مبتنی بر دین را مورد تأکید قرار دهد. بعضی نویسندگان بر آن تأکید می‌کنند که سازمان‌ها به دلیل محدودیت منابع مالی، به دولت متکی هستند، ولی از طرف دیگر، مؤثرتر از دولت می‌توانند به انتشار خدمات پردازند و بنابراین باید نحوه توزیع این خدمات را نیز در اختیار داشته باشند؛ فارغ از آنکه با توجه به در نظر گرفتن اولویت‌های مذهبی به توزیع خدمات می‌پردازند یا خیر؟. این رویکرد خودش را قالب‌های مختلفی نمایان می‌کند، یکی از این قالب‌ها، ادبیاتی است که نقش تاریخی سازمان‌های دینی در ارائه خدمات رفاهی پیش از ظهور دولت‌های

رسمی را مورد تأکید قرار می‌دهد. این رویکرد در واقع معتقد است که این‌گونه سازمان‌ها می‌بایست بابت خدمات رفاهی ارائه‌شده و دیگر فعالیت‌های خود، پاداش نیز دریافت کنند. این رویکرد مدعی است که سازمان‌های مبتنی بر دین، سطحی از دغدغه‌مندی، برخورداری از سرمایه اجتماعی و تأثیر در بهبود اجتماع داشته‌اند که نظیر آن در نهادهای دولتی و یا غیر دولتی سکولار دیده نشده است. صاحب‌نظران این مکتب با توجه به تجربه تاریخی مزبور نتیجه می‌گیرند که می‌بایست منابع سازمان‌های مبتنی بر دین با هیچ یا کمترین مقررات‌گذاری توسط دولت همراه باشد. این رویکرد البته یکی از رویکردهای مورد اقبال در زمان دولت بوش بود. دولت بوش تلاش کرد که منابع سازمان‌های دینی کوچک مرتبط به کلیسا را تأمین کند و نظارت دولتی بر آنها را نیز کاهش دهد. یکی دیگر از وجوهی که نماینده مشخصه غنابخش سازمان‌های مبتنی بر دین به خدمات دولتی است، روایاتی است که همکاری بین سازمان‌های دینی و دولت‌ها را در غیر از آمریکا توصیف می‌کنند. نقش آثار دالی^۱ در توضیح این رویکرد اهمیت ویژه‌ای دارد. او اشاره می‌کند که در اروپای غربی، بخصوص در کشورهایی همچون آلمان و هلند، دولت‌ها پیگیر مدلی بودند که در سازمان‌های مبتنی بر دین بدون مقررات‌گذاری دولتی توسط دولت تأمین مالی می‌شدند. توضیح سومی که در دفاع از این رویکرد ارائه شده است، متعلق به محافظه‌کارانی است که مدعی رجحان خدمات رفاهی سازمان‌های دینی نسبت به برنامه‌های دولتی هستند. آنان دلیل این برتری را توانایی این‌گونه سازمان‌ها در تمییز مستحق از غیر مستحق در خدمت‌رسانی می‌دانند. در این دیدگاه، سازمان‌های مبتنی بر دین، نه تنها فعالیت‌های خدماتی دولت را قوام می‌بخشند، بلکه باعث صرفه‌جویی و پاسخگویی بهتر ناظر به هزینه‌ها می‌شوند، چراکه افراد غیر مستحق دیگر مشمول خدمات رفاهی نمی‌شوند. این ایده برای محافظه‌کاران دینی امری جذاب است. این رویکرد البته مورد استقبال نئولیبرال‌ها قرار نمی‌گیرد، چراکه آن‌ها مخالف هرگونه دخالت دولت در خدمات رفاهی هستند.

^۱ - Lew Daly

۴-۳. سازمان‌های مبتنی بر دین به عنوان تسهیل‌گران اصلاح و تغییر

این‌طور نیست که همه پژوهشگران، سازمان‌های رفاهی دینی را به عنوان عامل جایگزین، مکمل و یا غنابخش فعالیت‌های دولت قلمداد کرده باشند. بعضی پژوهشگران بر ظرفیت ترقی‌خواهانه سازمان‌های مبتنی بر دین نیز متمرکز شده‌اند؛ اینکه چگونه سازمان‌ها می‌توانند نقشی در تسهیل ترقی و تشویق توزیع مجدد^۱ منابع توسط دولت ایفا کنند. به عنوان مثال پاسیون^۲ در تشریح این امر به گزارش «ایمان در شهر^۳» کلیسای انگلیس^۴ در اواخر دهه ۸۰ میلادی اشاره می‌کند. این گزارش، دولت را تشویق می‌کرد که منابع بیشتری را برای مقابله با فقر تخصیص دهد. به عبارتی کلیسا دارای موضعی ترقی‌خواهانه‌تر از مواضع رسمی دولت در آن برهه زمانی بود، هرچند موفقیت بیشتری از دولت در ارائه خدمات کسب نکرد. اخیراً بومونت^۵ و دیاس^۶ این تبیین از سازمان‌های رفاهی دینی - که آنان را به عنوان عوامل زمینه ساز برای نئولیبرالیسم قلمداد می‌کنند - را نوعی معادل‌سازی غیر دقیق و عجولانه معرفی می‌کنند. آن‌ها اشاره می‌کنند که چطور دو سازمان ارائه‌دهنده خدمات رفاهی دینی هلندی (یکی در شهر روتردام و دیگری در آمستردام) نه تنها به ارائه خدمات اجتماعی معمول می‌پرداختند بلکه نوعی زمینه برای فعالیت علیه سیاست‌های نئولیبرال دولت را فراهم می‌کردند. این جریان‌ها تا حد زیادی به صورت ضمنی (و بعضاً به صورت علنی) ریشه در نهضت‌های الهیات آزادی‌بخش^۷ و الهیات اجتماعی^۸ دارد. بعضی از ایده‌های جنبش‌های مزبور امروز توسط «چپ دین‌مدار^۹» احیا شده‌اند. آن‌ها استفاده از آموزه‌های انجیل را امری لازم برای مخالفت با حکومت نئولیبرال می‌دانند. بعضی دیگر نیز اشاره کرده‌اند

۱ - Redistribution

۲ - Michael Pacione

۳ - Faith in the City

۴ - Church of England

۵ - Justin Beaumont

۶ - Candace Dias

۷ - Liberation Ideology

۸ - Social Gospel

۹ - Religious Left

که سازمان‌های مبتنی بر دین، سهم مهمی در حمایت از افزایش حقوق و شرایط کاری کارکنان داشته‌اند، هرچند این تأثیر لزوماً در نتیجه تعامل با اتحادیه‌های کارگری نبوده است. از طرفی این رویکرد مشخصاً رویکردی «مبتنی بر دین» است، ولی به دلایلی مشخص نه مورد استقبال نئولیبرال‌ها و نه محافظه‌کاران دینی قرار گرفته است.

۴-۴. سازمان‌های مبتنی بر دین به عنوان جایگزین حکومت

در ادبیات بعضی از صاحب‌نظران، سازمان‌های رفاهی دینی در جایگاه جایگزینی حکومت قرار می‌گیرند. در این حوزه معمولاً دو رویکرد وجود دارد که نوعی دستور کار سیاستی و هنجاری کاملاً متفاوت با هم دارند. در یکی از این رویکردها تجربه سازمان‌های دینی، عاملی قلمداد می‌شود که دخالت بیشتر دولت در ارائه خدمات رفاهی را اتفاقاً توجیه می‌کند. در رویکرد دوم، تجربه سازمان‌های دینی به عنوان شاهدهی برای کاهش و یا نفی کامل نقش دولت در ارائه خدمات دولتی آورده می‌شود.

نوع الف - خدمات رفاهی دینی به عنوان یک جایگزین برای حکومت‌های حداقلی^۱ بعضی نوشته‌ها به سازمان‌های دینی به عنوان نوعی جایگزین برای دولت می‌پردازند. این پردازش البته از آن جهت نیست که اراده‌ای جهت کنار زدن خدمات رفاهی دولت وجود داشته باشد، بلکه طرفداران این رویکرد مدعی هستند که در موقعیت‌هایی که دولت نمی‌خواهد و یا نمی‌تواند خدمات ارائه دهد، سازمان‌های دینی، خصوصاً کلیساها، به صورت تاریخی و همچنین در دوران معاصر، نقش برجسته‌ای ایفا کرده‌اند. نویسندگان متعددی به نقش ویژه و تاریخی سازمان‌های دینی در دوران پیش، حین و بعد از رشد خدمات رفاهی کینزی^۲ در اواسط قرن بیستم اشاره کرده‌اند. این نویسندگان از طریق مطالعات موردی و یا فراتحلیل اشاره می‌کنند که ایفای نقش سازمان‌های دینی نباید لزوماً در جهت کاهش خدمات دولت فهم بشود، بلکه باید به عنوان نوعی سازوکار ثانویه برای حمایت از افراد فقیر در شرایطی باشد که سیاست‌های حداقلی

۱ - Regressive State

۲ - Keynesian

دولت مانع کمک به این گونه طبقات می‌شود. در واقع، این رویکرد، سازمان‌های دینی را از آن جهت «جایگزین» محسوب می‌کند که آنان منابع خود را در جایی خرج می‌کنند که دولت وارد عمل نشده است. یک قرائت دیگر ذیل همین رویکرد، به صورت غیر مستقیم‌تر توضیح می‌دهد که سازمان‌های مبتنی بر دین دارای کیفیاتی هستند که دولت قادر نیست آنها را در عملکرد خود محقق کند و به همین دلیل خدمات این‌گونه سازمان‌ها نیز فرقی اساسی با خدمات ارائه شده از طرف دولت دارند. لی^۱ و هیز^۲ به عنوان مثال توضیح می‌دهند که سازمان‌های مبتنی بر دین، دارای نوعی مشروعیت فرهنگی در میان پیروان مکتب خود هستند و این خود عاملی است برای ایجاد انگیزه بین داوطلبان برای همراهی در بعضی حوزه‌ها؛ مثل کمک به سکونت مهاجرین جدید در کشور میزبان جدید و یا ساخت منازل برای اقشار فقیر. این رویکرد به دنبال آن نیست که خدمات رفاهی دولت را کاهش دهد و یا به آن پایان ببخشد. در واقع این جریان معتقد است که سازمان‌های دینی کار را در جایی که دولت‌ها کم توجهی کرده‌اند، ادامه داده‌اند. طبق این دیدگاه، سازمان‌های مبتنی بر دین اتفاقاً باید بیشتر مورد حمایت دولت قرار بگیرند تا بتوانند برنامه‌های خدمات اجتماعی خود را پیش ببرند.

نوع ب - یک جایگزین آرمانی به جای «حکومت‌های نکام»^۳

این رویکرد کمتر مورد توجه قرار گرفته است ولی توسط تعدادی از صاحب‌نظران پرنفوذ مطرح شده است. طبق این دیدگاه، سازمان‌های مبتنی بر دین نه تنها نسبت به حکومت، کارایی بهتری دارند، بلکه قادر به فعالیت مستقل نیز هستند. این رویکرد خود در ادبیات صاحب‌نظران به دو شکل درآمدی است. اول رویکردی است که معتقد است دولت‌ها، خیریه‌ها را - چه دینی و چه غیر دینی را - از طریق توسعه خدمات رفاهی در سال‌های ۱۹۳۰ - که تا به امروز نیز ادامه دارد - به حاشیه رانده‌اند. در این دیدگاه، دولت باید به شدت خدمات رفاهی خود را کاهش دهد و یا آن را کاملاً از میان بردارد

۱ - David Ley

۲ - Allen Hays

۳ - Failed State

تا خیریه‌ها جانی دوباره بگیرند. جی ریچاردز^۱، عضو انستیتو آکتون^۲ در کتاب «پول، بخل و خدا»^۳ منتشر شده در سال ۲۰۰۹ می‌نویسد:

«بعضی خیریه‌های خصوصی از بعضی خیریه‌های دیگر، کارآیی بیشتری دارند، ولی قریب به اتفاق همه آنها از برنامه‌های بزرگتر دولتی، باز کارآیی بیشتری دارند. همه این سازمان‌ها در یک امر واحد اشتراک دارند: مأموریت آنها تا حدی تحت تأثیر آن است که دولت چه چیزی را به عنوان خدمت ارائه می‌دهد و یا ارائه نمی‌دهد. اگر دولت حاکم بر محیط خیریه‌ها نبود، خیریه‌ها به شدت متفاوت‌تر از صورت فعلی خود بودند و ما شاهد هزاران خیریه با تأمین مالی مناسب بودیم که نسبت به خیرین و جامعه خود پاسخگو بودند. در واقع می‌توان گفت که دولت‌ها محیط خیریه‌ها را اشغال کرده و در اکثر موارد آن را تخریب کرده‌اند.»

سازمان‌های دینی به عنوان بازیگری عمده در حوزه خیریه‌ها، معمولاً به عنوان گزینه‌ای مناسب برای جایگزینی دولت در این گونه زمینه‌ها معرفی می‌شوند. نکته دیگر آنکه، رویکرد دوم توسط کسانی مطرح شده است که نه تنها نسبت به مداخله دولتی در ارائه خدمات رفاهی احساس انزجار دارند، بلکه معتقد هستند که عامل جایگزین خدمات دولتی باید دینی - و نه سکولار - باشد. ماروین اولاسکی یکی از اصلی‌ترین مروجین این رویکرد است. او مدعی است که خدمات دولتی یک شکست به تمام معناست، چرا که این گونه برنامه‌ها همراه با اسراف منابع زیاد و توجه غیر کافی به مسئولیت فردی است. به نظر او چنین برنامه‌هایی باید توسط ساختارهای دینی و محلی‌ای اداره شوند که عوائد خود را از کلیسا دریافت می‌کنند. چنین برنامه‌هایی موجب تحمیل بار مسئولیت به دولت فدرال نمی‌شوند و از طرف دیگر بین فقرای مستحق و فقرای غیر مستحق تفاوت قائل می‌شوند. دیدگاه‌های اولاسکی در حزب

۱ - Jay Richards

۲ - Acton Institute Fellow

۳ - Money, Greed & God

جمهوری خواه آمریکا نفوذ بسیاری داشته است. او یکی از مشاوران نزدیک جرج دابلیو بوش در دهه ۱۹۹۰ بود و پایه گذار مفهوم «محافظه کاری شفقت آمیز»^۱ بوده است. این مدل هرچند برای ترقی خواهان^۲ مذهبی بیگانه کننده بود ولی از لحاظ نظری ظرفیت آن را داشت که نقطه اشتراک و اتصالی برای ائتلاف نئولیبرال ها و مذهبیان بنیادگرا باشد. البته در نهایت نحوه اجرای این مدل هیچ گاه منجر به چنین ائتلافی نشد، چراکه دولت بوش همواره به دنبال این بود که سازمان های دینی جدیدی را مورد حمایت قرار دهد و این خلاف میل نئولیبرال ها بود.

۵. نتیجه گیری

نئولیبرالیسم دینی یک برساخت سیاسی با طعمی الهیاتی است. نئولیبرالیسم هرچند از الهیات اجتماعی و آزادی بخش «طبیعی تر» نیست، ولی توسط نهادها و حامیان بسیار بیشتر و سازماندهی شده تری مورد حمایت قرار گرفته است. این ساختار - یا ائتلاف - بیش از آنچه که صاحب نظران و الهیات شناسان اذعان می کنند، دارای تنوع درونی است. بسیاری به وجود آن اصلا اذعان نمی کنند. آنهایی هم که به وجود آن توجه دارند، سعی می کنند آن را به عنوان نوعی الهیات اشتباه و یا غیر مرتبط به اقتصاد سیاسی، رد کنند. در واقع برای آنکه این ساختار بتواند علیرغم تناقضات درونی خود به ادامه حیات بپردازد، نیازمند توجه به موضوعاتی است که نقطه اشتراک طیف های مختلف شناخته می شوند. خدمات رفاهی از طریق «نهضت مبتنی بر دین» نوید آن را می داد که یکی از این نقاط اشتراک باشد.

در داخل صحنه سیاسی آمریکا، نوعی هم افزایی - اگر نگوییم ائتلاف تنگاتنگ - بین بنیادگرایی دینی و بنیادگرایی اقتصادی وجود دارد. ائتلاف بین این دو بنیادگرایی در حالی ایجاد شده است که هر دو بر آمده از زمینه های جمعیت شناختی^۳ به شدت متفاوت هستند و نسبت های متفاوتی با اقتدار سیاسی دارند. برنامه حمایت از

۱ - Compassionate Conservatism

۲ - Religious Progressives

۳ - Demographics

سازمان‌های دینی دولت بوش از بسیاری جهات، ظهور سیاسی چنین ائتلافی بود. این برنامه به نحوی ساختاربندی شده بود که به صورت نهادینه شده این دو رویکرد را حول خدمات رفاهی دینی گرد هم آورد. این پیکربندی، از آن جهت که نویددهنده نوعی بازگشت به آمریکایی بود که در آن، کلیسا مرکز اصلی ارائه خدمات رفاهی شناخته می‌شد، مورد اقبال محافظه‌کارانه دینی قرار گرفت. این پیکربندی مورد حمایت نئولیبرال‌های سکولار نیز قرار گرفت، چرا که در راستا کوچک‌سازی دولت رفاه بود. هرچند نقشه دولت بوش به نحوی سازمان‌دهی شده بود که این دو جناح مزبور را با هم متحد کند، اما جزئیات اجرای آن باعث شد بعضی محافظه‌کاران به سرعت علیه آن موضع بگیرند. آنها می‌گفتند که چنین سیاستی نه ارائه خدمات رفاهی را بر عهده کلیسا می‌گذاشت و نه آن را از حوزه فعالیت‌های دولت دور می‌کرد. به نظر بنده بخشی از این چالش به آن برمی‌گردد که رفاه، ولو رفاه پیگیری شده از طرف نهادهای دینی، بسیار چندوجهی‌تر از آن است که به تنهایی بتواند به عنوان نقطه ائتلاف این دو رویکرد نقش ایفا کند. ایده سازمان‌های مبتنی بر دین به عنوان «جایگزین حکومت» دارای ظرفیت بسیاری برای ایجاد ائتلاف بین این دو جناح است، ولی گفتگوهای حاصل از این‌گونه تلاش‌ها و محیط موجود در حوزه خدمات رفاهی - که به گونه‌های مختلف از گذشته با سازمان‌های دینی مرتبط شده بود - هیچ‌گاه نتوانست این‌گونه مفهوم‌سازی را به صورت جدی به پیش ببرد و موجب شد تحقق ائتلاف بر پایه ایده خدمات رفاهی دینی پیچیده‌تر شود. «نهضت دین پایه» بوش از همین جهت حتی در تخریب چنین ائتلافی نقش بیشتری داشت تا آنکه آن را تقویت کند. این امر در واقع نشان‌دهنده دشواری‌های سیاسی‌ای است که در پس ایجاد ائتلاف بین بنیادگرایی دینی و اقتصادی در دیگر جوامع نیز وجود دارد..



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی